

بروزترین و برترین
سایت کنکوری کشور

WWW.KONKUR.INFO

Konkur
.info

<https://konkur.info>

خدا در فلسفه (۲)

بحث فیلسوف، تا چه زمانی فلسفی است

بحث فیلسوف، خواه مسلمان، خواه مسیحی و یا پیرو هر مسلک دیگر درباره خدا، تا وقتی فلسفی است که:

- ۱- از روش فلسفه، یعنی استدلال عقلی استفاده کند
- ۲- نتایج تفکر خود را به صورت استدلالی عرضه نماید.

در نتیجه:

فیلسوف کسی نیست که عقیده‌های نداشته باشد، بلکه کسی است که براساس قواعد فلسفی عقیده‌های را بپذیرد و با قواعد فلسفی از عقیده خود دفاع کند. فیلسوف معتقد به خدا، از طریق استدلال به خدا اعتقاد پیدا کرده است و از همین طریق هم از خدا دفاع میکند

راه‌های اثبات وجود خدا نزد فیلسوفان مسلمان

فیلسوفان مسلمان، از فارابی تا ملاصدرا و فلاسفه معاصر، نظرشان براین است که اثبات وجود خدا از طریق استدلال عقلی امکان پذیر است. از همین رو، هرکدام از این فلاسفه تلاش کرده اند با بیانی بسیار دقیق، استدلال‌های طرح شده را توضیح دهند یا استدلالی جدید ارائه کنند

بیان فارابی برای اثبات وجود خدا چنین است:

الف) در جهان پیرامون ما اشیایی هستند که وجودشان از خودشان نیست و معلول چیزهای دیگرند.

ب) هر چیزی که وجودش از خودش نباشد و معلول باشد، حتما علتی دارد که مقدم بر خود اوست و به او وجود و هستی می دهد.

ج) اگر معلولی که اکنون موجود است علتی داشته باشد که آن علت هم خودش معلول باشد، و عدوباره علتی داشته باشد و به ناچار، این معلول هم علت دیگری دارد. حال اگر این علت دوم هم معلول باشد، برای موجود شدن به علت سومی نیازمند است.

اگر این سلسله علت ها بخواهد تا بی نهایت پیش برود، یعنی منتهی به علتی نشود که معلول دیگری نباشد، (علت العلل) در اینصورت «تسلسل علل نامتناهی» پیش می آید.

د) تسلسل علل نامتناهی عقلا محال است؛ زیرا اگر سلسله علت ها بخواهد تا بی نهایت به عقب برگردد بدین معناست که آغاز و ابتدایی در کار نیست؛ و علت العلل که خود فقط علت است و معلول هیچ علت دیگری نیست در اینصورت اصلاحی پدید نمی آید تا نوبت به معلولی برسد که اکنون پیش روی ماست.

بطور خلاصه: اگر سلسله علت ها تا بی نهایت به عقب برگردد، به معنی آن است که باید بی نهایت موجود پدید بیاید تا نوبت به معلول پیشروی ما برسد و هیچ گاه بی نهایت و چنین چیزی امکانپذیر نیست

بعنوان مثال:

کتاب های یک کتابخانه را در نظر بگیرید، کتاب اول به کتاب دوم تکیه کرده و کتاب دوم به کتاب سوم و کتاب سوم به کتاب چهارم... حال آیا می شود آخرین کتب بدون اینکه بر جایی تکیه کرده باشد، ایستاده باشد؟ پاسخ منفی است اما آن عامل آخر (دیواره قفسه) که علت قائم بودن و سرپا ماندن تمام کتاب هاست، خود نباید به جای دیگری تکیه داشته باشد در غیر این صورت این زنجیره ادامه پیدا خواهد کرد و به جایی نخواهد رسید.

نتیجه اینکه:

چون سلسله علت و معلول نمی تواند تا بی نهایت به عقب برگردد، پس، در ابتدای سلسله علت ها و معلول ها علتی وجود دارد که وجودش وابسته به دیگری نیست و وجود، برایش ضروری است، یعنی خودش واجب الوجود و «علت العلل» موجودات دیگر است. که آن علت العلل خداوند است.

استدلال ابن سینا برای اثبات وجود خدا (برهان وجوب وامکان)

ابن سینا با اینکه برهان فارابی را درست و کامل می داند، اما می کوشد با استفاده از دو مفهوم وجوب و امکان برهان کاملتری ارائه کند.

همه موجودات این جهان در ذات خود ممکن بوده و از طریق علت های خود موجود شده اند.

وی با استفاده از این موضوع، برهانی به شرح زیر بنا می کند:

۱- وقتی به موجودات این جهان نگاه می کنیم، می بینیم که این موجودات در ذات خود نسبت به وجود و عدم (بودن و نبودن) مساوی اند؛ هم می توانند باشند و هم می توانند نباشند. به عبارت دیگر، این موجودات ذاتاً ممکن الوجودند.

۲- ممکن الوجود بالذات، برای اینکه از حالت تساوی میان وجود و عدم درآید و وجود برای آن ضروری گردد و موجود شود، نیازمند به واجب الوجود بالذات است (یعنی موجودی که وجود، ذاتی او باشد و خودش ممکن الوجود نباشد).

۳- پس، موجودات این جهان به واجب الوجودی بالذات وابسته اند که آنها را از حالت امکانی خارج کرده و پدید آورده است. (آن واجب الوجود بالذات خداست).

واجب الوجود بالغیر :

اشیای جهان، چون ذاتاً ممکن الوجودند، برای موجود شدن به وجودی نیاز دارند که خودش واجب الوجود بالذات باشد و خودش نیازمند دیگری نباشد تا آنها را از حالت امکانی خارج کند و وجود را برای آنها ضروری و واجب نماید. بنابراین، اشیای جهان «واجب الوجود بالغیر» هستند

واجب الوجود بالذات: ذاتی است که وجود برایش ضرورت دارد و این ضرورت، از ناحیه خود آن ذات است نه از ناحیه یک امر بیرونی.

۱- واجب الوجود بالذات

۲- واجب الوجود بالغیر

ابن سینا نتیجه می گیرد که واجب الوجود بر دو قسم است:

فلاسفه بعد از ابن سینا، هم در جهان اسلام و هم در اروپا، بیان وی در اثبات واجب الوجود را برهانی بسیار قوی برای اثبات وجود خداوند دانسته و آن را «برهان وجوب وامکان» نامیده اند.

توماس آکوئیناس، که در بحث مغایرت وجود و ماهیت از ابن سینا تبعیت می کرده است، این برهان را نیز در اروپا گسترش داد که مورد قبول بسیاری قرار گرفت.

در جهان اسلام نیز فلاسفه ای مانند بهمنیار، خواجه نصیرالدین طوسی، میرداماد و شیخ بهایی از این برهان استفاده کرده اند.

استدلال ملاصدرا برای اثبات وجود خدا («امکان فقری» یا «فقر وجودی»)

ملاصدرای شیرازی، مشهور به صدرالمتهلین برای اثبات واجب الوجود می گوید: ما باید به جای نگاه به ماهیت اشیا و اینکه مثلا بگوییم انسان ماهیتا ممکن الوجود است و ممکن الوجود نیاز به علت دارد، از همان ابتدا به خود وجود و واقعیت نگاه می کنیم.

امکان فقری یا فقر وجودی:

همه موجودات و واقعیات این جهان عین وابستگی و نیازمندی هستند و «وابستگی» و «نیازمندی به غیر» سراسر وجود واقعیات را فراگرفته است. این وابسته بودن و نیازمندی را «امکان فقری» است.

استدلال ملاصدرا:

۱- به هر موجودی که نگاه می کنیم، وجودش عین وابستگی و نیاز است.

۲- هر موجود که وابسته و نیازمند باشد، باید به وجودی متصل باشد که در ذات خود، غیرنیازمند و برخوردار باشد و فقیر و نیازمند نباشد.

۳- پس موجودات این جهان وابسته به وجودی بی نیاز و غیروابسته هستند.

۱- وجود بی نیاز و غیر وابسته

۲- وجودهای نیازمند و وابسته

از نظر ملاصدرا وجود دوگونه است:

نتیجه برهان امکان فقری یا فقر وجودی:

طبق نظریه «امکان فقری» یا «فقر وجودی»، جهان هستی یکپارچه نیاز و تعلق به ذات الهی است و از خود هیچ استقلال ندارد.

اگر ذات الهی آنی پر تو عنایت خویش را بازگیرد، کل موجودات نابود میگردند و نور آنها خاموش می شود.

فلاسفهٔ مسلمان و معناداری حیات

انسان باید ابتدا وجود خدا را از طریق عقل و تفکر و اندیشه پذیرفت و سپس با وی ارتباط معنوی برقرار کرد و یک زندگی معنادار و متعالی را سامان داد. زمانی اعتقاد به خدا می تواند به زندگی معنا دهد و انسان را وارد مرتبه ای برتر از زندگی کند که واقعا او را از یک راه معقول و درست پذیرفته باشد. البته پذیرش هر کس به اندازه قدرت علمی و فکری اوست.

این موضوع شبیه وجود آب و نقش آن در حیات جسمانی بشر می باش، بشر ابتدا از طریق حواس به وجود آب پی می برد و آن را یک امر واقعی می یابد؛ آنگاه این آب واقعی را می نوشد. این آب واقعی است که نیاز او را برطرف می کند و سیرایش می سازد.

معیار های یک زندگی معنا دار از نظر یک فیلسوف الهی

- ۱- جهان را غایت مند بیابد و این غایت مندی را توضیح دهد.
 - ۲- انسان را موجودی هدفمند بشناسد و این هدف را مشخص کند.
 - ۳- برای انسان گرایشی به خیر و زیبایی قائل شود و بداند که این خیر و زیبایی یک امر خیالی نیست، بلکه در یک حقیقت متعالی (یعنی خدا) وجود دارد.
 - ۴- آرمانهای مقدس و فراتر از زندگی مادی را معتبر و درست بداند.
 - ۵- در برابر یک وجود متعالی و برتر احساس تعهد و مسئولیت داشته باشد.
- اگر فیلسوفی نتواند وجود خدا را اثبات کند، امکان پذیرش پنج گزارهٔ فوق را از دست می دهد

تعریف عشق از نظر ابن سینا:

هر یک از ممکنات به واسطه حقیقت وجودش، همیشه مشتاق کمالات و خیرات است و بر حسب فطرت خود از بدی ها گریزان. همین اشتیاق ذاتی و ذوق فطری را که سبب بقای ممکنات و مخلوقات است، عشق می نامیم

این بیان ابن سینا نشان می دهد که عشق و محبت به خیر و زیبایی اختصاص به انسان ندارد و هر موجودی در این جهان بهره مند از جاذبه عشق الهی است و اوست که چنین عشقی را در کنه و ذات جهان هستی به ودیعت نهاده است.

بروزترین و برترین
سایت کنکوری کشور

WWW.KONKUR.INFO

Konkur
.info

<https://konkur.info>